

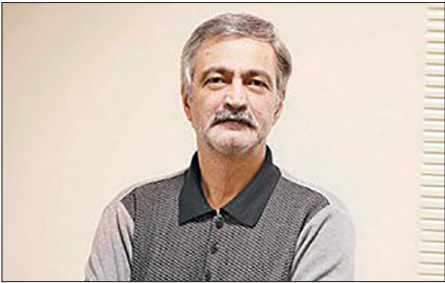


تغییر ابزار شناخت در رنسانس

آیتا... جعفر سبحانی: درحقیقت رنسانس سبب‌بخش ابزار علم تغییر کند. پس از رنسانس اثبات علوم طبیعی با ابزار عقل کنار رفت و از ابزار شناخت تنها تجربه را قبول می کردند.
عده زیادی معتقد بودند همه مسائل طبیعی و کلامی باید با ابزار تجربه پیش‌بروند که بر اثر این دگرگونی در داوری یک‌رشته‌مسائل جدیدی در علم کلام طرح شد. عده‌ای در غرب ابزار اصلی شناخت یعنی قوه عقل را رها کرده و مسائل عقلی را بی‌ارزش دانستند و بنای خود را برآن گرفتند که با تجربه همه‌چیز را درست کنند. با پیدایش علوم روانشناسی، اقتصاد، روانکاوی و علوم جدید عده‌ای دین را انکار کردند، یعنی اعتقادات به ماوراءالطبیعه را کنار گذاشته و می‌گویند شناخت باید با حس یا تجربه باشد. باید دید ابزار شناخت تنها منحصر به حس و تجربه است یا آنکه در کنار آن عقل و وحی نیز مطرح می‌شود. درحقیقت اصل مساله که ابزار شناخت است، محترم است اما آنان در تجربه و تحلیل این اشتباه کردند؛ چراکه می‌گویند همه‌چیز در ماوراءالطبیعه باید از طریق حس و تجربه شناخته شود.

رونمایی از آخرین اثر قانونی‌راد

از کتاب «اخلاقیات شعوبی و روحیه علمی» نوشته محمدامین قانونی‌راد رونمایی می‌شود. این مراسم از ساعت ۱۸ تا ۲۰ شنبه ۶ مرداد در محل انتشارات علمی و فرهنگی واقع در خیابان آفریقا، چهارراه قحانی (جهان کودک) کوچه گمان، پلاک ۲۵، طبقه دوم برگزار خواهد شد. این کتاب روایتی تاریخی از رشد و افول علم تجربی در ایران قرون سوم تا پنجم هجری است.



چاپ پنجم سید جمال اسدآبادی

چاپ پنجم کتاب «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق‌زمین» نوشته مرحوم محمد محیط‌طباطبایی به کوشش ومقدمه سیدهادی خسروشاهی ازسوی کلبه‌شروق ونشر سماعمنتشر شد. این کتاب مجموعه‌ای از ۳۰ مقاله تحقیقی استاد سیدمحمد محیط‌طباطبایی است که به‌مناسبت های مختلف در مطبوعات کشور اعم از روزنامه ومجله به‌تدریج انتشار یافته است.



از احمدی جز نیکی ندیدم

یحیی یثربی: مرحوم دکتر احمدی در دوره‌ای که من از ناراحتی چشم‌رنج می‌بردم، بسیار با من همدردی کرد و من را یاری رساند تا در آن زمان که امکانات لازم در تهران وجود نداشت، به خارج از کشور اعزام شوم و مورد معالجه قرار بگیرم. این انسان صادقی و درستکار با وجود اینکه من نسبت به سازمان سمت که مسئولیتش برعهده او بود، اعتراض داشسته و کتابی که وی به همراه یکی دیگر از اساتید نوشته بود را مورد نقد قرار دادم، هرگز از من نرنجید و همواره من را مورد محبت خود قرار می‌داد. همین چند سال پیش هم با من تماس گرفت که قرار است طرحی درباره قرآن توسط فلائی اجرا شود، شما هم بیا و در اجرای آن همکاری کن. به او گفتم که این گونه طر ح‌ها برای جذب بودجه است، نه کار تحقیقی و با روحیه من سازگار نیست و عذر خواستم. گفت: شما بیا تا ما جدی کار کنیم. چند هفته بعد ایشان را در مراسمی دیدم. او خندید و گفت: «تو همیشه آزادی و اختیار کارهایت را داری. حتی به اندازه ذره‌ای هم از تو ناراحت نیستم.» خداوند او را رحمت کند جز نیکی و درستکاری از وی ندیدم.

بازخوانی و ارزیابی تفسیر انتقادی هگل از آرای مابعدالطبیعی اسپینوزا در کتاب درس گفتارهای تاریخ فلسفه هگل

هگل ومتافیزیک اسپینوزا



امیر فرشیفارد
پژوهشگر فلسفه

بنا به رای اکثر مفسران هگل، بعد از کانت بیشترین تأثیر را در میان فیلسوفان دوره جدید، اسپینوزا بر هگل گذاشته است، لیکن نباید توقع داشت که فیلسوفی همچون هگل، دربست و به‌عینه مفاهیم به کار رفته در فلسفه اسپینوزا را به همان نحو و معنا صرفاً به کار برده باشد بلکه در عین تأثر عمیق از وی، عناصر و مقومات فلسفه اسپینوزا را در راستای تحقق و تکوین نظام فلسفی خویش به کار گرفته، تفسیر و انتقاد می‌کند. در این نوشته نحوه تفسیر و انتقاد هگل از آرای مابعد‌الطبیعی اسپینوزا همچون جوهر، صفات، تعینات و جنبه سلبی آنها، روش و... براساس متن کتاب «درس گفتارهای تاریخ فلسفه» تالیف هگل که تحت عنوان «اسپینوزا از نگاه هگل» توسط دکتر سیدمسعود سیف به فارسی ترجمه شده است، مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

۱- عصر هگل:

هگل در عصری می‌زیست که اندکی پیش از به دنیا آمدنش، نزاع نسبتاً شدید و عمیقی میان برخی متفکران آن مقطع بر سر گرایش به افکار اسپینوزا به وجود آمده بود. اصلی‌ترین طرفین دعوا، یا کوپبی (مدافع ایمان گرابی و مخالف تفکر اسپینوزایی) ومندلسون (موافق عقل گرابی) بودند، موافقان تفکر اسپینوزایی نیز -لااقل به دلیل برخی ملاحظات دینی- از افکار اسپینوزا تفسیری ویژه می‌کردند و این مساله بعدها در تفکر هگل و نوع تفسیرش از مابعد‌الطبیعه اسپینوزا اثر قابل‌توجهی گذاشت. برای نمونه و برای فهم فضای کلی حاکم برآن مقطع و سبک تفسیر موافقان اسپینوزا گرابی -خاصه موسی مندلسون- بنگرید به این گزارش تاریخی:

«مندلسون در اثر خویش تحت‌عنوان درس‌های صبحگاهی (۱۸۷۵) به دو اقدام مبادرت می‌ورزد. نخست اینکه، دوباره بر درستی «خداباوری طبیعی» ولف و برتری آن بر «همه‌خداانگاری» اسپینوزا تأکید می‌ورزد. وی آن چیزی را که هزاران خطا در فلسفه اسپینوزا تصور می‌کرد، عیان می‌سازد، و به‌زعم خود، نشان می‌دهد روش برهانی، لزوماً به نتایج اسپینوزایی «همه‌خداانگاری» و «تقدیرگرایی» منجر نمی‌شود. دوم اینکه به‌خاطر دوستش لسینگ، نظام «همه‌خداانگاری تطهیرشده» ای صورت‌بندی می‌کند که لسینگ محتمل‌با دان معتقد بوده است، نظامی که فاقد

نتایج شریانه‌ای است که به‌زعم یا کوپبی، «مولفه‌های ذاتی اسپینوزا گرابی» به‌شمار می‌رفتند. به‌ویژه، وی در درس چهاردهم، از جوهر، نوعی موجود روحانی می‌سازد که واجد موهبت‌های عقل و اراده است لکن فاقد امتداد است. دراین صورت، این پرسش که «آیا خداوند همان جهان است یا جهان، خارج از خداوند است، فاقد‌نتایج دهشت‌زایی می‌بود که لازمه

یکی گرفتن ذهن بشر با حالتی متعلق به یک جوهری است؛ جوهری که ذاتش متشکل است از ضرورت، امتداد و وحدانیت. (لوپیس وایت یک، ۱۳۹۵: ۷۶ و ۷۷)
یکی از علل مهمی که مفسران آلمانی افکار اسپینوزا را به سوی چنین جهت‌گیری‌هایی سوق داده بود، همان‌گونه که در بند پیشین نیز به آن اشاره شد، نوعی تلقی پانتئیستی (همه‌خداانگارانه) خام» از نظریه تک‌جوهری اسپینوزا بود و هرچند که در پایان، برندگان این مناقشه بر سر وسد طرفداران اسپینوزا بودند اما در همین توصیف کوتاه ملاحظه شد که موافقان اسپینوزا گرابی چقدر از افکار حقیقی فیلسوف موردحمایت‌شان فاصله دارند. «حذف مفهوم امتداد» -که یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم مابعدالطبیعه اسپینوزا است- و «تبدیل جوهر اسپینوزا به یک عنصر روحانی» و «تکیه بر احکام عقل عرفی به جای عقل محض»، از مسائلی هستند که تفسیر موافقان و حامیان اسپینوزا -به‌ویژه مندلسون- را تا حد نوعی «مصادره به مطلوب» تنزل می‌دهند.

بیان این مقدمات به معنای این نیست که هگل راهی جز مسیر پیموده شده اسلافش را نیپموده،

بلکه همان‌گونه که اشاره شد بیشتر به جهت «درک روح حاکم بر آن دوره» و «نحوه تأثیر افکار اسپینوزا بر متفکران آن دوره» و «تمهید مقدمه‌ای برای درک صحیح‌تر تفسیر خاص هگل از آرای مابعد‌الطبیعی اسپینوزا» مطرح شد.

هگل -برای نمونه همان‌طور که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد- درعین‌تأثر از فضایی که ذکر آن گذشت، نظریات همه‌خداانگارانه بدوی را طرد و «وحدت جوهر» اسپینوزا را از این‌گونه اتهامات، میرا نشان می‌دهد. اما این انتقاد را به اسپینوزا وارد می‌داند که از جنبه‌یا جنبه‌های انضمامی جوهر غفلت کرده است.

هگل در این کتاب و در این باره می‌گوید: «نظام اسپینوزا نظام همه‌خدایی مطلق و تک‌خدایی مطلق است. بنابراین خیلی بعید است که آن نظام، نظام

الحادی به مفهوم معمولی کلمه باشد، اما به این معنی که در آن نظام، خدا به‌عنوان روح تصور نشده است، الحادی است.» (هگل، ۱۳۷۵: ۱۱۲)

۲- اسپینوزا و اصالت جوهر

«مقصود من از «جوهر» شیئی است که در خودش است و به نفس خودش به تصور می‌آید،

یعنی تصورش به تصور شیء دیگری که از آن ساخته شده باشد متوقف نیست.» (باروخ اسپینوزا، ۱۳۹۴: ۴)
موضوعی که در تفسیر نظام متافیزیکی اسپینوزا-تا جایی که نگارنده اطلاع دارد- تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است، مساله «اصالت جوهر» است. یکی از علل اصلی آن نیز وجود حساسیت‌های اجتناب‌ناپذیری بوده که درطول تاریخ به واسطه طرح نظریه «وحدت جوهر» وی ایجاد شده و به صورت چابایی نظری، مانع فهم صریح و صحیح آن شده است. البته باید متذکر شد که عبارت «اصالت جوهر» هرچند شاید به حسب وضع و اصطلاح، بدیع به نظر برسد اما به لحاظ معنوی یک تعبیر ابداعی نیست که از جنبه‌ها و ابعاد پیدا و پنهان مابعدالطبیعه اسپینوزا استنتاج شده باشد؛ بلکه نحوه نگاه تازه‌ای است که از متن آثار و نص آرای وی منبعث و وضع تفسیر آرای او را تا حدی دگرگون می‌سازد؛ بنابراین می‌تواند منشأ اثر باشد. مناط تشخیص معنای «اصالت»، چیزی است که بالذات موجود است نه بالعرض و تحقق و موجودیتش از آن خود اوست نه آنکه به واسطه چیز دیگری به موجودیت متصف آید،

باشد.» (غلامرضا فیاضی، ۱۳۹۲: ۲۱)
وقتی می‌گوید: «جوهر شیئی است که در خودش است» یا «ماهیتش مستلزم وجودش است» یا «هر چیزی که هست در خدا هست» بی‌شک مرادش این است که جوهر یا خدا، وجود قائم بذات و حقیقی دارد و اشیا و حالات قائم به خداوند هستند و به اصطلاح وجود بالعرض و بالتبع دارند. اسپینوزا ملاک دیگری را هم اضافه می‌کند و آن «تصور بالذات» است؛ در حقیقت وی با افزودن مفهوم «تصور» در کنار «تحقق» به این قاعده، دامنه‌آن را طوری گسترش می‌دهد که همه ابعاد، لوازم و مقتضیات برخاسته از نظام مابعدالطبیعی‌اش را در بر بگیرد؛ در نتیجه هم اصالت وجود جوهر را اثبات می‌کند و هم دهاخت مفهومی آن را.

۳- مساله جوهر

«به نظر هگل، مساله جوهر به نحوی که اسپینوزا آن را بیان کرده، صرفاً «یک واحد غیرمتحرک» است و هنوز به وحدت سلبی و «موضوعیت درون ذات» خود نرسیده است و به همین دلیل نمی‌توان آن را روح مطلق دانست. به عقیده او، نظرگاه اسپینوزا را باید تا حدودی معکوس ساخت و مطالب را واقعاً از امر مطلق آغاز کرد، یعنی از امر مطلقى که فقط جوهر نیست، بلکه درعین حال موضوع و فاعل شناسا است. به اعتقاد هگل، بر این اساس می‌توان به فلسفه اسپینوزا واقعیت بیشتری بخشید و حرکت تاریخی را به نوعی در بطن آن جای داد که گسترش فرهنگی رانیز شامل شود.» (کریم مجتهدی، ۱۳۸۹: ۶۰۳)

او می‌گوید: «در فلسفه اسپینوزا به‌رغم تأکید بی‌نهایت بر امر انضمامی، باز هم جوهر فی‌نفسه، انضمامی دانسته نمی‌شود. از آنجا که به این ترتیب در محتوای جوهر، انضمام و واقعیتی وجود ندارد، در نتیجه واقعیت صرفاً در تفکر بازتابی یافت می‌شود. لذا تنها از تضادهای بی‌پایان تفکر است که بالاخره وحدت لازم حاصل می‌شود. ... اسپینوزا قادر است از تمام اشیاى متعین و جزئی صرف‌نظر کند و خود را وقف «واحد» سازد و صرفاً به آن توجه کند.» (هگل، پیشین: ۷۹)
به زعم هگل: «نقص فلسفه اسپینوزا از یک سو عبارت است از نیاز آن فلسفه به تطبیق با واقعیت؛ اما از سوی دیگر آن نقص باید به معنی عالی‌تری درک شود، مقصود این معنی است که جوهر در نظر اسپینوزا صرفاً آن تصویری است که به‌طور کلی انتزاعی فرض می‌شود اما ذی حیات دانسته نمی‌شود.» (همان، ص ۱۲۲)
وقتی هگل از «جنبه‌های انضمامی» صحبت می‌کند، بر کسی پوشیده نیست که مرادش جنبه عقلانی و درون ذات واقعیت است که به‌زعم او «اصل واقعیت» و واقعیت اصیل» و «تمامیت» آن نیز هست و این منشأ پدیدآمدن درکی یکجانبه و محدود از فلسفه اسپینوزا شده است که خود، معلول عدم‌التفات به جنبه‌های وجودی و انضمامی جوهر در فلسفه اسپینوزا شده است.

به تعبیر استیس «اسپینوزا واضع این اصل مهم بود که «هر تعینی در حکم نفی است». تعین یک چیز، عبارت است از جدا کردن آن از حیطه‌ای از هستی و بدین‌گونه محصور کردن آن. تعریف هرچیز عبارت است از حصر آن چیز.... این اصل در اندیشه‌های هگل نیز اهمیت اساسی دارد ولی نزد او به این صورت معکوس درآمده است که: هر نفی‌ای در حکم اثبات است.... «اثبات در حکم نفی است»: این اصل اسپینوزا است. «نفی در حکم اثبات است»: این اصل هگل است.» (والتر ترنس استیس، ۱۳۸۸: ۴۲)

هگل خود، این مساله را این‌گونه بیان می‌کند: «نیستی بنابراین همان تعین یا دقیق‌تر بگوئیم بی‌تعینی است و به این دلیل کاملاً همان است که هستی محض می‌باشد.» (ابوالقاسم ذاکرزاده، ۱۳۹۲: ۲۰۲)

۵- صفات جوهر

میان مفسران معاصر و قدیمی تر اسپینوزا بر سر تفسیر معنا و جایگاه حقیقی صفات تفاوتی وجودی است. تعریف هرچیز عبارت است از حصر آن چیز.... این اصل در اندیشه‌های هگل نیز اهمیت اساسی دارد ولی نزد او به این صورت معکوس درآمده است که: هر نفی‌ای در حکم اثبات است. «اثبات در حکم نفی است»: این اصل اسپینوزا است. «نفی در حکم اثبات است»: این اصل هگل است.»

«مقصود من از صفات، شیئی است که عقل آن را به مثابه مقوم ذات جوهر ادراک می‌کند.» (باروخ اسپینوزا، ۱۳۹۴: ۶ و ۵)
اگر بنا به ظاهر قول هگل، تعین یافتگی صفات را بپذیریم، گزیری و گریزی از افتادن در ورطه برخی محذورات مرتبه بر این رای نخواهیم داشت؛ محذوراتی همچون پذیرش ترکیب ونفی بساطت و بدهاوت وجودی ومفهومی جوهر که با تصریحات روشن اسپینوزا تعارض دارد یا همنوایی با مفسران مادی مسلک اسپینوزا و... واقعیت راهی که می‌ماند پذیرش نوعی جنبه اعتباری برای صفات و تاویل آنهاست؛ حال چه به سبک مثل افلاطونی و چه کلی طبیعی سینوی یا حتی شبیه به آنچه در عرفان نظری درباب رابطه علم الهی در مقام ذات نسبت به کثرات مطرح می‌شود. البته این بدان معنا نیست که برای تاویل و تفسیر رای خاص اسپینوزا در مساله صفات یا جاهای دیگر، به بیانات ذوقی و عرفانی تمسک بجوییم؛ که این خود نوعی جفا به اندیشه و آرمان عقلانی و برهانی اسپینوزا است، بلکه تنها از این جهت گفته شد که افق تفسیری خودمان را معروض محدودیت نکنیم و هم نسبت به امکانات حکمی بومی خودمان به جهت تحقق فضای گفت‌وگو،

تطبیق و مقایسه با سایر گفتمان‌های فلسفی، آمادگی و وقوف بیشتری حاصل کنیم.

۶- مساله روش

«همان‌طور که در هندسه بحث با خط، زاویه و غیر آن آغاز می‌شود، اسپینوزا بحث خود را با تعاریف آغاز می‌کند، تعیناتی اقریبیل «علت خود»، «متناهی»، «جوهر»، «صفت»، «حالت» و غیر آن که تنها و تنها مقبول و مفروض‌اند، نه استنتاج می‌شوند و نه ضرورت‌شان به اثبات می‌رسد؛ زیرا اسپینوزا نمی‌داند که چگونه به تعینات کلی رسیده است....» (هگل، ۱۳۷۵:

۱۱۳ و ۱۱۴)
بنیاد و جوهره انتقاد هگل در بحث از روش اسپینوزا، مبتنی بر دکارتی دانستن اسپینوزا است، که همین امر منشأ سوء تفاهم‌های دیگری نیز در تفسیر این فیلسوف از مابعدالطبیعه اسپینوزا شده است. درحالی‌که درمورد «مساله روش» درنظر اسپینوزا، بعید است «مثل دکارت تعیین محدوده کاربردی فاهمه باشد، زیرا قدرت فاهمه هیچ‌گاه به نحو ماتقدم مشخص نیست و حتی برخلاف نظر دکارت، به عقیده اسپینوزا، ماهمه چیز رامی‌توانیم بشناسیم وقادر هستیم حتی به یک شناخت مطلق برسیم. از طرف دیگر، کاملاً مشخص است که برای اسپینوزا قبل از آنکه «مانعی» مشخص شوند، روش حتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. روش قبل از شناخت معنی ندارد و گوئی فقط در ضمن بسط و گسترش شناخت و به ترتیبی که پیش می‌رود، مرحله به مرحله تشکیل می‌یابد؛ در واقع روش برای اسپینوزا نوعی احصا و شمارش تجربی طرق مختلف ممکنى است که شناسایی به مرور آنها را درمی‌یابد. در نزد اسپینوزا، روش مثل سنت دکارت الزاماً ضامن صحت شناخت نیست و نمی‌تواند از قبل شرایط حقانیت شناخت را تعیین کند.» (کریم مجتهدی، ۱۳۹۰: ۳۵۹)

۷- الحادی یا توحیدی بودن فلسفه اسپینوزا

ژنویو لوید در کتاب اسپینوزا و کتاب اخلاق می‌نویسد: «هگل در درس گفتارهای تاریخ فلسفه، اسپینوزا را به‌عنوان کسی معرفی می‌کند که افراد را به مفاک «وحدت همه‌شمول» فرو می‌اندازد، به گونه‌ای که آنچه هست خدا و تنها خداست.» (ژنویو لوید، ۱۳۹۶: ۷۹)
همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، این طرز نگاه هگل به وحدت جوهر اسپینوزا، اولاً متاثر از فضایی است که هگل در آن پرورش یافته بود -که در ابتدای مقاله به مختصات کلی آن اشاره شد- و ثانیاً معلول عدم توجه به تصریحات اسپینوزا به تفکیک و تمایز میان مراتب و شئون و اطوار هستی از جمله «تمایز میان مرتبه طبیعت خللاق و طبیعت مخلوق» یا «تمایز میان حیثیت امکان و وجوب» و... است که شرح آن گذشت.

منابع:

- اسپینوزا، باروخ، (۱۳۹۴)، اخلاق، محسن جهانگیری، هفتم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- استیس، والتر ترنس، (۱۳۸۸)، فلسفه هگل، حمید عنایت، هفتم، تهران، علمی وفرهنگی
- پارکینسون، جی. آچ. آر، (۱۳۹۲)، تاریخ فلسفه غرب ۴ (دوره نوزایی و عقل گرابی قرن هفدهم)، سیدمصطفی شهرآیینی، اول، تهران، حکمت
- ذاکرزاده، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، فلسفه هگل، دوم، تهران، الهام
- سالمن، رابرت، سسی و هیگینز، کتلین. ام، (۱۳۹۵)، تاریخ فلسفه غرب ۶ (عصر ایده آلیسم آلمانی)، سیدمسعود حسینی، اول، تهران، حکمت
- فیاضی، غلامرضا، (۱۳۹۲)، هستی و چیستی در فلسفه صدرایی، چهارم، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- لوید، ژنویو، (۱۳۹۶)، اسپینوزا و کتاب اخلاق، مجتبی دریاتی و دیگران، اول، تهران، شب‌خیز
- مجتهدی، کریم، (۱۳۸۹)، افکار هگل، اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- همو، (۱۳۸۹)، فلسفه در آلمان، دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- همو، (۱۳۹۰)، فلسفه و غرب، سوم، تهران، امیرکبیر
- هگل، گئورگ ویلهلم، (۱۲۷۵)، اسپینوزا، سیدمسعود سیف، اول، تهران، گفتمان